

باخ، بتهوون و باقی بروبچه‌ها

تاریخ موسیقی آن‌گونه که باید آموخته شود

دیوید دبلیو. باربر

ترجمه‌ی پیام روشن



تصویرگر: دیو داند

با مقدمه‌ی آنتونی برجس



مؤسسه‌ی فرهنگی - هنری ماهور

تهران ۱۳۸۹

یادداشت فهرست و تشکر

یادداشت نویسنده و تشکر	۷
مقدمه	۸
در آغاز... کشنده تصور می‌کنم این کتاب تنها تأییدی بر تفاوت‌ها است	۱۲
موسیقی اولیه	۱۲
اکنون در مسیر...	۱۸
ژوسکن	۲۰
پالستینا	۲۴
جزو آلدو	۲۴
چند انگلیسی	۲۸
برد	۳۱
کلارک	۳۲
پرسیل	۳۸
واینک باروک	۴۲
مونته‌وردی	۴۶
ویوالدی	۵۴
باخ	۵۴
هندل	۵۴

چند نمونه‌ی کلاسیک

هایدن	۶۴
موتسارت	۶۹

آن مردان ژمانتیک

- ۷۶ بتهوون
 ۸۰ واگنر
 ۸۶ برامس

به دنبال ترانه

- ۹۰ شوپرت
 ۹۳ شومان

روس‌ها می‌آیند، روس‌ها می‌آیند.

- ۹۸ پنج قدرتمند
 ۱۰۳ چایکوفسکی

روایتی مضحک و کوتاه از تاریخ اُپرا

- ۱۰۸ اُپرا

اوضاع آشفته‌ی امروز ما

- ۱۱۴ استراوینسکی
 ۱۱۷ شوئنبرگ
 ۱۲۰ باغداران ییلاق‌نشین انگلیسی
 ۱۲۳ آیوز

به کجای می‌رویم؟

- ۱۲۶ کیچ
 ۱۲۹ کُدا
 ۱۳۰ نمایه
 ۱۳۴ درباره‌ی نویسنده و تصویرگر کتاب

یادداشت نویسنده و تشکر

هنگامی که در دانشگاه کویینز به تحصیل موسیقی مشغول بودم (باور کنید یا نه، من مدرک کارشناسی موسیقی خود را از آنجا با گرایش اجرایی آوازی و تاریخ موسیقی گرفتم) یکی از استادان تاریخ موسیقی مرا به کناری کشید و گفت اگر چه کار من خوب است اما «چیزهای غیر ضروری به سادگی ذهن مرا منحرف می‌کنند.» تصور می‌کنم این کتاب تنها تأییدی بر قضاوت او است.

احساس می‌کنم تأکید بر این نکته حایز اهمیت است که همه‌ی اطلاعات تاریخی این کتاب کاملاً واقعی است (خوب، البته تقریباً همه‌ی آنها). وقتی باخ، کوتن را به قصد لایپزیگ ترک کرد واقعاً یازده پیراهن کتانی داشت که در رختشویخانه بودند. اگر حرف مرا باور ندارید خودتان می‌توانید تحقیق کنید. برخی دوستان خیرخواه سابق بنده که نسخه‌ی در حال آماده شدن این کتاب را خوانده بودند گفتند که این همه پاورقی تمرکز و توجه خواننده را از بین می‌برد. اگر شما هم این مشکل را دارید می‌توانید پاورقی‌ها را کلاً فراموش کنید اما هشدار بدهم، به این ترتیب برخی از بهترین قسمت‌های کتاب را از دست خواهید داد.^۱

جا دارد از دوستان همیشگی و نزدیکانم تشکر کنم که مرا تشویق کردند و پرت و پلاهای طنز-تاریخی و بی‌منطق مرا تحمل نمودند. از جف و جکی سوِیج از مؤسسه‌ی Sound And Vision و دیو دانلد برای تصویرگری و مهارت حرفه‌ای‌اش سپاس‌گزارم.

دی. دبلیو. بی.

کینگستون، ۱۹۸۶؛ تورنتو، ۱۹۹۶

۱. یا برعکس، فقط پاورقی‌ها را بخوانید و متن اصلی را کنار بگذارید، هر طور که دلتان می‌خواهد.

مقدمه

زمان آن رسیده بود که کاری که آقایان سیلار و بیتن برای تاریخ انگلستان انجام داده بودند برای تاریخ موسیقی انجام شود. افرادی که آن قدر فرهیخته هستند که با ۱۰۶۶ و همدی آنچه گذشت آشنا باشند، به یاد می آورند که رومی ها به دلیل آموزش های کلاسیک خود در روزگار کهن قوم برتر بودند. انگلستان آنگلو-ساکسون شاهانی با نام هایی مانند فیلفروث و پروئلبرث داشته است. ویلیام و مری افرادی همیشه به هم چسبیده بودند و غیره. همدی آنچه رخ داده بود آنجا بود. بدون بهره جستن از یک همکار، دیوید دبلیو بارپر، به دنیایی بزرگ تر از انگلستان پرداخته است و کاری انجام داده که بامزه تر از آن اثر گمراه کننده ی کلاسیک درباره ی حقایق تاریخی است. او کار را انجام داده است و دیگر لازم نیست کسی نگران پرداختن به این مهم باشد.

نکته ای که در اینجا مایلیم به آن اشاره کنم — پیش از آنکه به ملاقات «ب» و «ب» بروید (بدون اینکه چیزی بگویم درباره ی آن ب. که نامش یوهانس بود و دیگری می تواند بنجامین یا بلا باشد) — این است که همدی آنچه شما به آنها خواهید خندید حقایق تاریخی هستند. حتا یک نت خارج نیز در این ضبط تاریخی موجز وجود ندارد. اگر بارپر می گوید ریشارد واگنر در ۱۸۱۳ متولد شد می توانید اطمینان داشته باشید که چنین بوده است. می توانید در فرهنگ بیست جلدی موسیقی و موسیقی دانان گروو موضوع را جست و جو کنید اما تلاش شما، حتا اگر هزینه ای را که کرده اید در نظر نگیریم، شما را به تاریخ دقیق تری نخواهد رساند. اگر او می گوید پرستش بهار استراوینسکی نخستین بار در پاریس در ۱۹۱۳ اجرا شد، نیازی نیست از پدر من — که قسم می خورد خودش آنجا بوده است — سؤال کنید. هر چند به هر صورت شما راهی برای سؤال کردن از او نخواهید داشت چون او به جمهوری بزرگ اموات رفته است جایی که پیانیست های سینما (که پدرم یکی از آنها بود)، بزرگان دنیای نوازندگی، جان لنون و حرفه ای نوازان آکادمیک در کنار هم گوشه ای دنج دارند. افزون بر این، بارپر به ما چیزهایی می گوید که در گروو نخواهید یافت — به عنوان مثال، نیزتینسکی هنگام اجرا حرکتی عشوه آمیز کرد که به مذاق پارسی ها خوش نیامد. پارسی ها که همه چیز را در باب عشوه گری و طنازی می دانستند، با آن درایت فرانسوی خود دوست داشتند این حرکات را محدود به مکان یا مکان های خاصی نمایند که تالار آپرا یکی از آنها نبود.

اینکه بارپر مردی است که از پس تألیف کتاب تاریخی برمی آید که این چنین هوشیاری و جنون را به هم می آمیزد، برای همدی آنها که کتاب فرهنگ لغات برای یک موسیقی دان را خوانده اند موضوعی

بدیهی است، فرهنگی که چنین جمله‌های حکمت‌آمیزی در دل خویش دارد: «هورن انگلیسی: ساز بادی چوبی. وجه تسمیه: نه انگلیسی و نه هورن است. با هورن فرانسوی که آلمانی است اشتباه نشود» و «نت غلط: باید توجه داشت که این اصطلاح نسبی است و تنها در مواردی که توسط دیگران اجرا می‌شود به کار می‌رود. از نت‌های غلطی که توسط خود شخص اجرا می‌شود همیشه با عنوان نت‌های زینت یاد می‌شود». تاریخ باربر منتظر است به محض اینکه آن را شروع کنید در برابر شما منفجر شود، البته اگر آن را بخوانید، که به هر صورت خواندن و نخواندن شما اهمیت چندانی برای من ندارد. این مقدمه هم مانند متن کتاب، به همان ترتیب که خردمندانه است جنون‌آمیز نیز هست. در موسیقی این دو عبارت هیچ‌گاه تضادی معنادار با یکدیگر ندارند. فرزندگان دنیای موسیقی — کسانی چون بتهوون — از آن قبیل افرادی بودند که خودشان را نمی‌شستند و شانه‌ی موی سرشان را گم می‌کردند؛ بتهوون که بی‌تردید مجنون صفت بود. منظورم این است یک نفر باید دیوانه باشد که به هنری بپردازد که اساساً نمی‌داند برای چیست. می‌خواهم بگویم ما می‌دانیم همبرگر برای چه درست می‌شود اما هدف از موسیقی را نمی‌دانیم. میوزاک (muzak) به همین دلیل وجود دارد چون دلیل وجودی خود را به‌خوبی می‌داند (میوزاک نام تجاری موسیقی‌های ضبط شده‌ای است که از طریق رادیو یا کابل فرستاده می‌شود تا در مراکز تجاری به‌عنوان موسیقی زمینه پخش شود. مترجم). میوزاک وجود دارد چون در واقع هیچ‌کس نمی‌داند چگونه می‌توان آن را خاموش کرد.

امروز یکی از روزهای نادری بود (شوخی نمی‌کنم، دست‌کم نه بیشتر از باربر) که ساعت پنج صبح بیدار شدم؛ چون کسی که کنارم خوابیده بود (اگر حتماً لازم است بدانید، همسرم) از صدای سرفه‌هایم از خواب می‌پرید. همچنان که هر موسیقی‌دانی به شما خواهد گفت هنگامی که ساعت پنج صبح از خواب بیدار می‌شوید تنها کاری که می‌توانید انجام دهید تصنیف فوگ است؛ یک فوگ ساختم و بعد پستی‌چی آمد و نسخه‌ی تایپ‌شده‌ی کتاب باربر را آورد. این فوگ برای چهار صدا، در لامینور است. این فوگ بیست ثانیه‌ای را در زمان قدری بیشتر از یک هفته نوشته‌ام. خدا می‌داند این فوگ‌ها را برای چه می‌نویسم. البته به یقین برای این نیست که روح باخ را از خواب بیدار کنم. فوگ چیزی است که در درون آدم رخنه می‌کند و هنگامی که چهل و هشت تا از این عوضی‌ها، مزاحم‌ها یا فوگ ساخته‌ای، دوباره می‌خواهی از اول شروع کنی. کتاب باربر تأییدی است بر اینکه من در این دیوانگی تنها نیستم. این کتاب سبب شد احساس بهتری پیدا کنم و سرفه‌ام متوقف شود.

نه، (لعنت به این سرفه) این یک کار را نکرد.

بنابراین، صمیمانه‌ترین تمجیدها را نثار این کار تحسین‌برانگیز پژوهشی — «یک مکث کوتاه» — واقعی می‌کنم؛ مکث به همان معنایی که اهل دانشگاه در توصیف وقفه‌ای که در دل یک ملودی وجود دارد به کار می‌برند، اما در اینجا وقفه و فاصله‌ای نیست و همه‌ی رخنه‌ها با دقت و به‌درستی پر شده‌اند. نمی‌خواهم یک‌بار دیگر بگویم این کار، کاری جذاب و خنده‌آور است تا شما را مجبور کنم دندان‌هایتان را به هم بفشارید و ببینید آیا باربر جرئت می‌کند شما را بخنداند یا خیر. کتاب را از جنبه‌ی تاریخی آن بخوانید. هنگامی که آن را تمام کنید خواهید دید چیزهای زیادی درباره‌ی تاریخ موسیقی فرا گرفته‌اید.

اینکه آیا از نظر شما این موضوعها ارزش دانستن داشته‌اند مسئله‌ی دیگری است چرا که موسیقی نام دیگر جنون است. کدام انسان عاقلی ممکن است عمر خویش را وقف پرداختن به طرح‌های مختلفی کند که از دوازده نت به دست می‌آیند؟ چیزهای بهتری برای پرداختن وجود دارند، هر چند در این لحظه نمی‌توانم به خاطر بیاورم آنها چیستند. امروز صبح خیلی زود بیدار شده‌ام.

Anthony Burgess

آنتونی برجس

مونت کارلو، ۷ دسامبر ۱۹۸۵